

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

محمد محق

۰۷ فبروری ۲۰۲۳



محمد محق

ممنوعیت خطبه‌های حکمتیار، نابداری بنیادگرایان

گلبدین حکمتیار از چهره‌های جنجالی سیاست در افغانستان است که هویتش را در نیم قرن گذشته پیوسته از راه مخالفت با نظام‌های حاکم بر این کشور تعریف کرده است. برای او نظام شاهی، جمهوریت داوود خان، حکومت حزب دموکراتیک خلق و پرچم، دولت اسلامی مجاهدین، جمهوری اسلامی کرزی و غنی، و امارت اسلامی طالبان، علی‌رغم تفاوت‌های عمیق، از نظر نامطلوب بودن تفاوتی نداشته‌اند. کارنامه او نشان می‌دهد که از همان آغاز کار سیاسی با نهضت جوانان مسلمان تا اکنون، ترجیح داده است ساز مخالفی باشد که تنها در ناهمسازی با دیگران قابل شناسایی است.

مخالفت او با نظام‌های حاکم در افغانستان گاهی صلح‌آمیز و اغلب خشونت‌آمیز بوده است. او با دولت اسلامی مجاهدین سال‌ها جنگید اما در پایان به صلح تن داد و داخل کابل شد، چنان‌که با جمهوریت پیشین نیز سال‌ها جنگید و در پایان به صلح تن داد و داخل کابل شد، اما نه در صلح با کسی کاملاً یکجا شد و نه در جنگ. او با جمعیت اسلامی، که در تفکر اخوانی مشترک بودند، نتوانست به تفاهم و همکاری برسد و با طالبان نیز که در گرایش تباری همدلی دارد نتوانست در بیست و پنج سال گذشته وارد همکاری و اتحاد شود. اما با شهناز تنی که کمونیست بود سال‌ها در یک جبهه قرار داشت. آقای حکمتیار نمونه‌ای شایع از سیاست متعارف و پرتناقض افغانستان است که هیچ‌گاه به سرانجامی نمی‌رسد.

آنچه در مورد حکمتیار و بسیاری دیگر از سیاستمداران افغانستان هرگز دیده نشده است بلوغی است که در بازنگری و تحلیل گذشته‌شان نمایان شود، تا خطاهای خود را تشخیص دهند، پیامدهای آن را بر زندگی مردم بسنجند، و راهی به تصحیح آن جست و جو کنند. آنان تصمیم گرفته‌اند در طفولیت ابدی بمانند و گامی به سوی رشد و بلوغ برندارند. آنان شجاعت اعتراف به خطاهای خود را ندارند و با آن‌که وضعیت مصیبت‌بار کنونی دستاورد نیم قرن تلاش همین

گروه‌هاست، اما هر کس خود را بی‌گناه و رقیبانش را مقصر می‌خواند و در نتیجه، فرهنگ اعتراف به خطا، در این سرزمین پدید نمی‌آید.

اگر عقلانیت و پختگی لازم در نیروهای سیاسی وجود می‌داشت درس‌ها و عبرت‌های فراوانی در تحولات نیم قرن اخیر افغانستان نهفته بود که آنان می‌توانستند برای بهبود امروز و فردای این سرزمین به کار ببندند. یکی از درس‌هایی که حکمتیار و دیگران نگرفتند این بود که دموکراسی، حتی در صورت ضعیف و نیم‌بند خود، چه به مدل یک دهه آخر شاهی و چه به مدل دو دهه جمهوریت پیشین، فرصتی برای تمام گروه‌های موجود در یک جامعه فراهم می‌کند که در کنار هم به صورت صلح‌آمیز فعالیت داشته باشند و علی‌رغم تفاوت‌ها و تضادها، بتوانند زیر یک سقف به نام قانون اساسی زندگی و فعالیت کنند.

هنگامی که جای دموکراسی را دیکتاتوری می‌گیرد، که در واقع تنها آلترناتیو آن است، عرصه بر همه گروه‌ها به جز گروه حاکم تنگ می‌شود. امروز که طالبان آن دموکراسی نیمه‌جان را به کمک تبلیغات زهرآگین سایر گروه‌های بنیادگرا در کشور برانداخته‌اند، این تنها نیروهای لیبرال و سکولار جامعه نیستند که حذف شده‌اند، بلکه حتی خود بنیادگرایان هم، از اخوانی تا سلفی، صوفی، پنج‌پیری، اصلاحی، و تحریری اجازه فعالیت ندارند و حتی حکمتیار نمی‌تواند آزادانه خطبه ایراد کند. وقتی از حکمت جز نام و از عقلانیت جز شعاری باقی نماند و تعصبات کور ایدئولوژیک بر همه جا سایه افکند، عاقبتش فرورفتن مستمر در باتلاق نفرت، دست و پا زدن بی‌وقفه در لجن‌زار کین و لِه شدن در زیر چکمه‌های دیکتاتوری است.